

من ترا اول بشویم دست و پا آب پایت را خورم چون کیمیا
 خوان بیارم در بر تو آن زمان خود شوم بر در کت چو نیاسبان
 سرد باشد بهر تو آتش کنم گرم باشد هر زمان بادت زدم
 آبخوای کوزه بر دست دهم نان بخوای سفر بدر پیشتم
 پیش چوپان میروم از بهر شیر آورم بسیار روغن با پنیر
 دلمه خواهی از برایت آورم قلبه خواهی از برایت می پزم
 بالشی سازم ز بهر تمکیهات چنگ و نی خواهی هم پیش آرم
 گر تو می خواهی زن صاحب جمال همچنان آرم ز بهرت بی سوال
 کوسفندی هم بقربان سازمش بهر تو در حال بریان سازمش
 میکنم بهر تو قربان این خدا بعد از آن دیدار خود بر من نما
 این بگفت و رفت در کوه بلند نزد چوپانان ز بهر کوسفند
 کوسفندی را بتعجیل او خرید ریسمان در شاخ او کرد و کشید
 بادل خود گفت خوش باشد که من تا روم در خانقاه خویشتم
 آمده باشد خدا در خانه ام تما شود خرم دل دیوانه ام
 خفته باشد بر فراز تخت خویش خرم و آسوده دل با بخت خویش
 او بود آسوده و من در سحر کوسفند آنجا رسانم زود تر
 یکرمان سیری کنم من با شتاب کوسفندی آنکهی سازم کباب
 یک کماجی کرده ام آنجا نهان او نداند من بیارم در زمان
 تا خورد آن نان گندم با کباب کوزه در دستش دهم من پر ز آب
 آنچنان میگفت او با عشق و شور کوسفندک میکشید از راه دور

پیش موسی رفت شخصی در زمان آن سخنها کرد بر موسی عیان
 هر زمان با خود خیالی میکند این چنین قال و مقالی میکند
 از قضا موسی بکوه طور شد داخل آن وادی پسر نور شد
 رفت موسی اندر آن خانه نشست کاسه ها و کوزه هادر هم شکست
 سنگ تراش آمد بی آورد کوسفند چونسرا زیر گشت از کوه بلند
 کاسه ها بشکسته دید و کوزه ها کرد زاری بیجد و بی انتها
 گفت موسی با کیت اینکار هست با کیت اینکار و این گفتار هست
 گفت با آنکس که ما را آفرید اینزمین و چرخ از او آمد پدید
 خواهم او را در زمان مہمان کنم کوسفندی بهر او قربان کنم
 گفت موسی در گذر از این سخن کی شود مہمان خدای ذوالمنن
 شیر او نوشد که محتاج است و بس چارق او پوشد که باشد چو نتو کس
 او ندارد پا که چارق پوشد او کی دهن دارد که چیزی نوشد او
 او کجا مرئی شود ای بیثوا هست پنهان ذات پاک کبریا
 او خداوند کریم داور است غیر از این هر کس که داند کافر است
 توبه کن ای بیحیا زین گفتگو کی توان گشتن بخالق روبرو
 کر نبندی زین سخن تو حلقرا آتشی آید بسوزد خلقرا
 گفت ای موسی دهانم دوختی وز پشیمانی تو جانم سوختی
 جامه را بپزید و آهی بر کشید سر نهاد اندر بیابان و دوید
 حلقه را که ناموسی خطاب بنده ما را چرا کردی عتاب
 را رنجانده از در مارو چرا گردانده